



ژوئیه ۱۳۸۲ / ماه ادبیات و فلسفه / خرداد ۱۳۸۲

ژوئیه ۱۳۸۲ / ماه ادبیات و فلسفه / خرداد ۱۳۸۲

ویگوتسکی و رویکرد جامعه-فرهنگ شناختی وی با ذهن

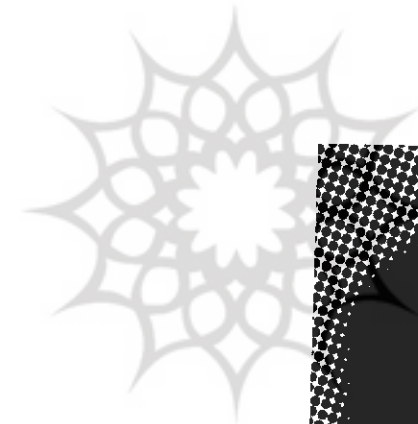
مقاله

ویگوتسکی با مفکره دوم افقت بیشتر دارد و در آن از مارکس و هگل تأثیر پذیرفته است. همین اندیشه دارای پیامدهای گستره آموزشی است که امید است آنها را در آینده مایه گفتار دوم خود قرار دهیم.

سرآغاز بحث

لوسمنویچ ویگوتسکی (۱۸۹۶-۱۹۳۴) دانشمند فقید روس بیش از هفتاد سال است که چهره در نقاب خاک کشیده است، اما از دهه ۱۹۶۰ بود که جهان غرب به عمق اندیشه‌های وی در زمینه‌های گوناگون دانش بشری پی برد. زندگی و پژوهشهای وی در گرو تحقق هدفی فراتر از خود قرار داشت. پی بردن به ناشناخته‌ها و ساختن جهانی بهتر. زمانی که بر دفتر حیاتش نظری می‌افکنیم جای اوراق بسیاری را خالی می‌بینیم. در میان ۲۰۰-۱۸۰ اثری که ویگوتسکی در عمر کوتاه ولیکن پرثمرش به وجود آورد، قلم را ولویک بار به

مادر این گفتار که عمدتاً بر یادداشت‌های مقتبس از کتاب **ویگوتسکی و تعلیم و تربیت** (مجموعه مقاله‌ها)، (۱۹۹۹) استوار است، کوشیده‌ایم مطالب چندریزه را در باره الف) زندگی ویگوتسکی و ب) رویکرد جامعه-فرهنگ شناختی وی با ذهن انسان برگزیده و آنها را به گونه منسجم ارائه دهیم. رویکرد «جامعه-فرهنگ شناختی» گاهی در قالب عبارت رویکرد «اجتماعی و تاریخی» نیز آمده و مبین آن است که فرایندهای اجتماعی در متن جامعه و کارکردهای ذهنی در وجود انسان صورت می‌گیرد. ویگوتسکی معتقد است که کارکردهای ذهن از بستر جامعه و فرهنگ حاکم بر آن برمی‌خیزد و ریشه عوامل درون روان شناختی (Intrapsychological) را در محیط اجتماعی، تاریخی و فرهنگی (Interpsychological) می‌جوید. چنین پیداست در ارزیابی تأثیر متقابل ذهن و جامعه بر یکدیگر، یعنی این بحث جدل‌آمیز که آیا ذهن جامعه را می‌سازد و یا جامعه است که ذهن را می‌سازد،



شکاک
انسانی و مطالعات فرهنگی
مع علوم انسانی



حیات خود را سپری کرد: الف) انقلاب کمونیستی ۱۹۱۷ و به دنبال آن تسویه های خونین دیگرانیشان و لزوم سرسپردگی محض به تقریرات دستگاه حاکم، ب) گستردگی دامنه علائق علمی، ادبی و هنری وی (ج) منع چاپ آثارش در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی تا سال ۱۹۵۶، و بالاخره د) عدم دسترسی متفکران و صاحب نظران غرب به نوشته هایش که در حجاب زبان روس مستور مانده و در ترجمه آنها به زبان انگلیسی تعلل صورت گرفته بود. در نتیجه، تصویر کلی زندگی ویگوتسکی از آنچه دیگران اینجا و آنجا به نگارش درآورده اند صورت موزائیک به خود گرفته است. در روایتی که به قلم دو تن از پژوهشگران غرب (نیومن و هولزمن، ۱۹۹۳: ۱۵۷)^۴ نقل گردیده، مردی را مشاهده می کنیم که در نوجوانی نمایشنامه ازدواج، اثر گوگول را به روی صحنه می برد، مقاله ای درباره نمایشنامه هاملت شکسپیر به نگارش در می آورد که بعداً

بیان گوشه هایی از زندگی اش به خدمت نگرفت و آنچه موجب رازناک شدن احوال وی می شود ویژگیهای زمانه ای است که در آن،



اساس پایان نامه دکترای وی تحت عنوان روان شناسی هنر را تشکیل می دهد. مجفل مطالعات یهودیت را بنیان می نهد و از این رهگذار با اندیشه های مارکس و هگل آشنا می گردد. در این تصویر، اندیشمندی را می بینیم که می توانست به هشت زبان تکلم کند و بخواند، در جوانی اش چندین نشریه را سرپرستی می کرد و خود نقد تئاتر را در این نشریه ها برعهده داشت. در شهر گومل (Gomel) به مدت هفت سال دروس تاریخ، ادبیات، تئاتر و علوم را تدریس می کند و در فلسفه، زبان شناسی، روان شناسی با متفکران صاحب نامی به مکاتبه و مفاوضه علمی می پردازد. به تحصیل علم پزشکی روی می آورد و آموزش کودکان معلول و عقب مانده ذهنی را وجهه همت خود قرار می دهد، با کارگردان معروف سینما، ایزنشتاین (Eisenstein) مصاحب می شود، چندین منصب علمی و سیاسی را بر عهده می گیرد و... در حالی که هنوز هدفها و برنامه های پژوهشی فراوانی فراروی خود داشت با حسرت تمام غروب خورشید زندگی اش را پشت دیوار زمان به نظاره می نشیند. او چه کسی بود؟

زندگی ویگوتسکی

در ذکر احوال ویگوتسکی آمده است که او در پنجم نوامبر سال ۱۸۹۶ در شهر اورشا (Orsha)، ایالت بلوروس در یک خانواده یهودی طبقه متوسط چشم به جهان گشود و یک سال بعد خانواده اش به شهر گومل (Gomel) که دارای غنای فرهنگی متنوعی بود، کوچ کرد. ویگوتسکی دوران کودکی و نوجوانی خود را در این شهر گذراند. پدرش، رئیس بانک و مادرش معلم مدرسه، توانستند با ایجاد کتابخانه ای بسیار خوب برای استفاده هشت فرزند خود (که ویگوتسکی دومین فرزند بزرگ خانواده محسوب می شد) و جلب همکاری دوستانشان یک محفل غنی علمی در محیط خانه به وجود آورند.

در این فضای گرم و صمیمی خانگی، لوی، برادران و خواهران و دوستانش همواره به کتابخانه پدرش دسترسی داشتند و بحثهای

حالی که دربارہ موضوعهای مورد علاقه به عمل آمد در شکل گیری فرهنگی کودکان این خانواده، تأثیر شگرف داشت. به دنبال آموزش سرخاگی، ویگوتسکی وارد دبیرستان شد و در سال آن را در یک مدرسه یهودی که از کیفیت برتری برخوردار بود، به پایان برد. در همین دبیرستان بود که آثار نیوچ ویگوتسکی هویدا گشت. او به همه دروس علاقه وافر نشان می داد و در هر یک از آنها آنچنان استعدادی از خود نشان می داد که معلماتش او را به ادامه تحصیل در آن رشته ترغیب می کردند. معلم ریاضیات آینده درخشانی را برای او پیش بینی می کرد؛ معلم زبان لاتینی او را به مطالعات آثار یونان روم فرا می خواند. ویگوتسکی افزون بر زبانهای آلمانی و روسی، زبانهای عبری، فرانسوی، انگلیسی را صحبت می کرد و می خواند؛ در دوره دبیرستان زبانهای لاتینی و یونانی را نیز فراگرفت و در زبان اسپرانتو از مهارت کافی برخوردار بود.

زمانی که ویگوتسکی به پانزده سالگی پانهاد، دوستانش او را به خاطر آنکه همواره آغازگر بحثهای فلسفی بود «پروفوسور کوچولو» خطاب می کردند. او اشخاصی چون ناپلئون یا ارسطو را در محاکمه های ساختگی به پای میز محاکمه می کشید و در این محاکمه ها او دوستانش نقشهای تاریخی ایفا می کردند. او نخست تحت تأثیر فلسفه هگل قرار گرفت و پس از آن به مطالعه آثار مارکس روی آورد.

در سال ۱۹۱۳ ویگوتسکی آماده ورود به دانشگاه شد. اگرچه سهمیه تعیین شده برای دانش آموزان یهودی فقط ۳ درصد بود، اما چنانچه دانش آموزی در امتحان ورودی دانشگاه با مبادل طلا پذیرفته می شد می توانست در هر دانشگاهی که اختیار می کرد به تحصیل خود ادامه دهد. این موفقیت نصیب ویگوتسکی شد و او در رشته پزشکی، دانشگاه مسکو ثبت نام کرد. او علاقه داشت که در رشته تاریخ و فلسفه تحصیل علم کند، اما چون این مسیر سرانجام او را به حوزه تدریس می برد و فرد یهودی نمی توانست به استخدام دولت

در آید ناگزیر شد در رشته پزشکی به کار تحصیل ادامه دهد. یک ماه بعد ویگوتسکی تغییر رشته داد و در دانشکده حقوق ثبت نام نمود، اما تقدیر چنان بود که سالها بعد، زمانی که ویگوتسکی به عنوان روان‌شناس شهرتی به هم زد، دوباره به رشته پزشکی رو آورد. فراز و نشیب زندگی حتی در خیال نیز نمی‌گنجد!

زندگی و تحصیل علم در مسکو، شهری که مرکز فعالیتهای علمی، ادبی و هنری بود برای ویگوتسکی جاذبه فراوان داشت. در سال ۱۹۱۴ ویگوتسکی برای ارضاء میل سیری ناپذیر خود به دانش تصمیم گرفت همزمان با تحصیل در دانشگاه مسکو در دانشگاه خلق شانیایوسکی (Shaniavsky) ثبت نام کند.

در سال ۱۹۱۵ ویگوتسکی در نوزده سالگی مقاله‌ای درباره *هاملت* (Hamlet) به نگارش درآورد. هم در این دوره بود که شروع به نوشتن مقاله‌های ادبی کرد؛ از این مقاله‌ها شمار اندکی باقی مانده است. به باور ویگوتسکی، *پطرزبوگ* (Petersburg)، اثر آندره بلی (Andrei Bely)، نقطه عطفی در سبک روایی داستان نویسی است. در سال ۱۹۱۷ ویگوتسکی همزمان از دانشگاه مسکو و شانیایوسکی فرهیخته شد و به شهر گومل، جایی که هنوز خانواده پدری در آنجا به سر می‌برد، برگشت. او اکنون می‌توانست به کار تدریس بپردازد، زیرا قانون منع یهودیان از اشتغال به آموزش بعد از انقلاب سوسیالیستی اکتبر ۱۹۱۷ لغو شده بود. ویگوتسکی در این شهر به مدت هفت سال به تدریس ادبیات، زبان روسی، منطق، روان‌شناسی، زیبایی‌شناسی، تاریخ و تئاتر در مدارس و دیگر نهادهای علمی مشغول بود و مقاله‌هایی هم به رشته تحریر کشید.

ویگوتسکی از طریق یکی از بستگان نزدیکش، دیوید ویگوتسکی، زبان‌شناس معروفی که چند سال از وی بزرگ‌تر بود و مقدر بود که در یکی از زندانهای استالین جان بسپارد، با آثار رومن یاکوبسون (R. Jakobson)، ویکتور شکلوفسکی (V. Shklovsky) و نیز لوزیا یاکوبینسکی (L. Yakubinsky) که همه در زمره اعضای مشهور مکتب صورتگرها به شمار می‌رفتند آشنا شد. این زبان‌شناسان عموماً در آثار زبان‌شناختی

ویگوتسکی حضور دارند.

فعالیهای ویگوتسکی در سالهایی که در شهر گومل اقامت داشت بخشی از نهضت‌های فکری عمده قرن بیستم را تشکیل می‌دهد. در دهه‌های نخستین این قرن ما شاهد اوجگیری خلاقانه‌های فکری بزرگان روس هستیم. در عرصه حیات اجتماعی روشنفکرانی را می‌بینیم که در راه تحقق آرمان خود بی وقفه تلاش می‌ورزند. شخصیهایی چون چگال (Chagai) و مایاکوفسکی (Mayakovsky) در هنر، اینشتاین (Eisenstein) در امور کارگردانی سینما و مهندسی، استانیسلاوسکی (Stanislavsky) در تئاتر، گورکی و شولوخف (Sholokov) (نویسنده *دن آرام* و برنده جایزه نوبل) در عرصه ادبیات و لسیتسکی (Lissitzky) در نقاشی فوق مدرنیسم، مکتب صورتگرهای پطرگرا در نظریه ادبی انقلابی برپا کرده و باختین^۸ و گروه وی عقاید کهنه را در زمینه‌های گوناگون به چالش می‌طلبیدند. این زمانی بود که لنین بر سر حکومت بود و لوناکارسکی (Lunacharsky) وزارت فرهنگ را برعهده داشت و چون استالین قدرت را به دست گرفت همه این چشمه‌های خروشان فکری و هنری خشکیدند و زمینهای سبز و باطراوت نوآوری و باندگی به بیابانی سترون و به سخن همینگوی، «به دشت بی ماهی» مبدل گشتند.^۹

در آن ایام تلخ، ویگوتسکی همچنان در کانون فعالیتهای فکری شهر گومل قرار داشت. او محفل «دوشنبه ادبی» (Literary Monday) را برپا ساخت و در آنجا درباره چهره‌های بزرگ ادب چون شکسپیر، چخوف، پوشکین و اسنین^{۱۰} (Esenin)، مایاکوفسکی، انیشتین و نظریه نسبیت وی سخنرانی می‌کرد و همه را مجذوب عمق دانش و آگاهی خود می‌ساخت. اشخاص صاحب نام بسیاری در مطالعات و فعالیتهای سخنرانی و نوشتاری وی حضور داشتند، مانند داستایوفسکی، تولستوی، تیوچف^{۱۱} (Tyutchev)، بلوک^{۱۲} (Blok)، باین^{۱۳} (Bunin)، ماندل اشتام (Mandelstam) و گومیلیوف (Gumilyov)، باسترناک. در روان‌شناسی دانشمندی چون پاولوف، جیمز و فروید جهت نوبنی به مطالعات وی بخشیدند. فرضیه نسبیت زبانی هامبولت (Humboldt) که بعداً مورد

توجه سپیر (Sapir) و فورف (Whorf) نیز قرار گرفت در بررسیهای زبانی الهام بخش ویگوتسکی بود. واگنر (V. A. Vagner)، دانشمند روس، در زمینه تکامل و بررسی تطبیقی رفتار جانوران، در حوزه علائق علمی او قرار داشت. در فلسفه، نامدارانی چون بیکن، دکارت، اسپینوزا، فیورباخ (Feyrbach)، هگل، مارکس، انگلس به تکوین عقاید فلسفی ویگوتسکی کمک فراوان کردند.

نظر به اینکه در روان‌شناسی مشغله اصلی ویگوتسکی فرایندهای رفتاری و شناختی انسان بود، وی به بررسی عاطفه رو نکرد. ویگوتسکی ضمن قبول اینکه احساسات مقوله مبهمی است (روان‌شناسی هنر)، معتقد بود که ثنویت دکارتی (۱۶۴۹) که در آن انسان به صورت جسم ماشینی و ذهن روانی عرضه شده مانعی بزرگ بر سر راه روان‌شناسی علمی و موجب نزاع میان روان‌شناسی



ماتریالیستی علمی و روان‌شناسی فلسفی - نظری ایدآلیستی گردیده است. وی برای این مشکل دوگانه‌گرایی دکارتی، راه حل وحدت‌گرا (Monist) بین جسم و روان را در مشرب فلسفی اسپینوزا پیدا کرد، اما این موضوع را بعدها نه ویگوتسکی و نه دیگر روان‌شناسان روسی، به جز یاکوبسون (۱۹۷۲) دنبال نکردند و علت این امر عمدتاً دشواری موضوع و علاقه روان‌شناسان به مباحث جداگانه رفتار و شناخت در قرن بیستم بود.

ویگوتسکی در سال ۱۹۱۹ به بیماری سل مبتلا شد و ۱۵ سال بعد بر اثر همین بیماری از پای درآمد. او که می‌دانست مرگش حتمی است با سرسختی می‌کوشید برخی از کارهای ناتمام خود را به انجام رساند. در سال ۱۹۲۴ با روزا اسمی خوا (R. Smekhova) ازدواج کرد. او زنی با درایت و اراده قوی بود و می‌کوشید در ایام سخت بیماری شوهرش در کنار وی باشد و او را در کارهایش همراهی می‌کرد و به وی روحیه قوی می‌بخشید. ویگوتسکی در روز دوم ژوئن ۱۹۳۴ به علت تشدید بیماری در بیمارستان بستری شد و در نخستین

ساعات بامدادی روز یازدهم ژوئن چشم از جهان فرو بست (ویگو دسکیا، ۱۹۸۴). آخرین واژه‌هایی که بر زبان آورد این بود «من آماده‌ام». او را در گورستان نوودویچی (Novodevchy) مسکو، در کنار آرامگاه چخوف و مایاکوفسکی به خاک سپردند. او فقط ۳۷ سال عمر کرد.

ویگوتسکی و رویکرد جامعه - فرهنگ شناختی^{۱۴}

در سالهای اخیر جهان غرب علاقه وافری به تتبعات ویگوتسکی در ساحت روان‌شناسی و تعلیم و تربیت نشان داده است. بخش عمده این علاقه به سبب ترجمه آثار وی و دیگر محققان پیرو رویکرد اجتماعی - تاریخی در بررسیهای ذهن از زبان روسی به انگلیسی است. در اواخر قرن بیستم مشاهده می‌کنیم روان‌شناسی، دورویکرد رفتاری‌گرایی و خردگرایی را پشت سر گذاشته و این بار انسان را از منظر شرایط اجتماعی و در بستر تاریخی رویدادها مطالعه می‌کند - رویکردی که ویگوتسکی در دهه‌های نخستین قرن بیستم برگزیده بود. توجیه عبارت زبانه‌د «امروز، زمان ویگوتسکی است» هم از این روست.

مفهوم رویکرد جامعه - فرهنگ شناختی ویگوتسکی چیست؟ در این بخش از گفتار می‌کوشیم تصویری روشن از این مفکره ارائه دهیم. در آغاز بحث جای گفتن دارد که ویگوتسکی با استفاده از اندیشه‌های فلسفی و علوم اجتماعی زمانه خود نظام روان‌شناختی نوینی را شالوده ریزی کرد و در ایجاد آن از نظرات مارکس و انگلس درباره تاریخ و علم بهره گرفت. تاریخ از نقطه نظر مارکس روایت گذشته نیست، بلکه تبیین رویدادهای اجتماعی با عنایت به مبانی مادی آنهاست. این کلام در مورد تاریخ علم نیز صادق است. به سخن دیگر، تاریخ علم صرفاً روایت پیشرفت علم از مرحله آغازین به مرحله پیشرفته نیست. امروزه، تلقی همگان از تاریخ علم همزیستی آن با نظریه علم است. به باور لاکاتوس (Lakatos) (۱۹۷۰)، فلسفه علم بدون تاریخ، پوچ است. تاریخ علم، بدون نظریه علم کور است. نظریه علم، اعتبار دانش علمی را تعیین می‌کند و در این راه گاهی به تاریخ علم نیاز دارد. اما افزون بر آن به علم روان‌شناسی نیز نیاز دارد، زیرا به کمک روان‌شناسی است که می‌توان دریافت مردم یک جامعه چگونه در راه کسب علم از رسانه‌های اجتماعی بهره جسته و به نوبه خود به غنای علم کمک می‌کنند. مورخ روان‌شناس که در عین حال خود روان‌شناس است باید بینشی را که از تاریخ و روان‌شناسی دارد یکپارچه سازد تا تبیینات تاریخی وی متضمن توجیه روان‌شناختی بوده، با آن همسویی و انسجام داشته باشد. به کلام چالمرز (Chalmers)، (۱۹۷۶) می‌توان به دو روش درباره رابطه فلسفه علم و تاریخ علم نگاه کرد: در روش اول، نخست از خصائص علم سخن می‌گوییم و سپس در تأیید آن، تاریخ علم را ارائه می‌کنیم بدون آنکه در بند نظریه باشیم. در روش دوم، کار را با نظریه تاریخ که حاوی پنداشتهای گوناگون مربوط به علم است، شروع می‌کنیم و از این طریق در می‌یابیم چرا و چگونه علم در گذشته تکوین یافته و از موضع کنونی آن و احتمالاً از وضع و امکانات آنی آن مطلع می‌شویم. ویگوتسکی روش دوم را اختیار کرده بود.

اعمال انسان در درازنای زمان موضوع تاریخ بوده است و در این مفهوم تاریخ با روان‌شناسی هم‌جوار است. این قرابت تاریخ و روان‌شناسی از دیرباز مورد توجه پژوهشگران بوده است. به عنوان مثال، دیلتای^{۱۵} (Dilthey) اظهار نظر کرده که انسان دارای سرشت تاریخی است و روان‌شناسی برای فهمیدن انسان به تاریخ نیاز دارد. در عین حال، تاریخ دست نیاز به سوی روان‌شناسی برافشاند، تا اعمال انسان را

که موجد تحولات تاریخی می‌شود، توجیه کند. بنابراین، موضوع بررسی تاریخ و روان‌شناسی یکی است. اعمال انسان، هر چند هر یک به گونه متفاوت به آن می‌پردازند.

ویگوتسکی در نظام روان‌شناختی خود نقش اساسی برای تاریخ قائل شده است، چرا که در نظر وی فرایندهای عالی ذهنی حاصل درونی گردانیدن ابزار فرهنگی و سامان ده رفتار انسان است. با توجه به اینکه فعالیتهای منظم اجتماعی برحسب زمان و مکان تغییر می‌یابند لذا نمی‌توان از این اندیشه که فعالیتهای روان‌شناختی عالی در فرهنگهای گوناگون دارای مشخصه‌های یکسان هستند، دفاع کرد.

نظامهای تاریخی حاصل فعالیتهای اجتماعی اند و قوانین موجود را در جوامع نشانگر ساختار درونی فعالیتهای اجتماعی که در راستای زمان برای تأمین نیازهای جسمانی، روحی و اجتماعی انسان شکل گرفته‌اند. قوانین به شکل حیات اجتماعی کمک می‌کنند و افراد جامعه این قوانین را فرامی‌گیرند و در موقعیتهای گوناگون از آنها متابعت می‌کنند. نظریه‌های امروزین روان‌شناسی برای تبیین درونی گردانیدن (فراگیری) هنجارهای رفتاری از مفاهیم ابداعی مکتب جامعه - تاریخ‌شناسی که از واژه‌های script, suhema و activity آمده به عنوان ابزار نظری بهره می‌گیرند.

محرك تحول تاریخی را می‌توان در ضرورت‌های محیط زیست یافت که افراد و جوامع در لحظه معین تاریخی وجود آنها را احساس می‌کنند. هوبنر (Hubner)، (۱۹۸۳) از محرك دیگری برای تحولات تاریخی نام می‌برد و آن نبود انسجام در کل نظام است. پیشرفت تاریخی همواره به دنبال همسازی کل نظام در یک جامعه و فرهنگ مفروض صورت می‌گیرد. این درست است که تحول در اندرون گروه اجتماعی به وجود می‌آید، اما نباید تأثیر فرد را بر رویدادهای تاریخی نادیده گرفت. پیش از آنکه فرد در صدد رفع بحران اجتماعی برآید می‌بایست تصور روشنی از بحران داشته، بدانند از چه منابع و راهکارهایی می‌تواند در مقابله با بحران استفاده کند. در چنین رویکردی است که عرف اجتماعی، فرد، شخصیت با هم مرتبط شده، تحلیل تاریخی و روان‌شناختی رویدادهای اجتماعی و در لایه عمیق‌تر تکون ذهن انسان میسر می‌شود.

تکوین علم در هر جامعه متأثر از شرایط تاریخی حاکم بر آن جامعه است، و از این رو در این مفکره، تاریخ علم حائز اهمیت فراوان است، زیرا در تاریخ علم است که پی می‌بریم ابزار نظری چگونه در درازنای زمان حاصل آمده و چگونه در عمل به کار گرفته شده‌اند. در اینجا است که تاریخ علم بخشی از تاریخ فرهنگ هر قوم را تشکیل می‌دهد. به عنوان مثال، پس از مرگ لنین در سال ۱۹۲۴، استالین موضع قدرت خود را تحکیم بخشید و در مسائل علمی، محققان می‌کوشیدند تا برای ایجاد انسجام در کل نظام علمی کشور راهی پیدا کنند و نتیجه آن شد که ایدئولوژی جای علم را گرفت و به عنوان حربه‌ای در مباحث علمی و سرکوبی اندیشمندان به کار رفت. در سال ۱۹۲۸ کمیته مرکزی شورای خلق، فرمانی صادر کرد و به موجب آن همه نشریات تحت کنترل حزب کمونیست قرار گرفت. موضع روان‌شناختی ویگوتسکی و همکارانش نیز از این تحولات انقلابی در امان نماند و از سوی اشخاص نزدیک به مراجع قدرت آماج حمله‌های شدید واقع گردید.

ویگوتسکی در رویکرد جامعه - فرهنگ شناختی خود با ذهن، عموماً سه موضوع را در کانون توجه داشت: (۱) تحلیل رشدی، (۲) این دعوی که کارکردهای عالی ذهن ریشه در حیات اجتماعی دارند، و (۳) کلید اصلی فهم فرایندهای اجتماعی و روان‌شناختی همانا ابزار و

نشانه‌هایی هستند که واسطه این فرایندها می‌شوند. در نظر ویگوتسکی، روش عمده شناختن ذهن انسان تعیین اصل و گشتارهایی است که ذهن به خود دیده است. مفهومی که در کلام بلونسکی (Blonskii)، (۱۹۲۱) به روشنی بیان شده است: «رفتار را می‌توان صرفاً از تاریخچه آن فهمید». ویگوتسکی تحلیل رشدی را در قلمرو پدیدایی فردی^{۱۶}، پدیدایی نوعی^{۱۷}، تاریخ اجتماعی و «رئز پدیدایی»^{۱۸} بررسی کرد و بدین شیوه مفاهیم باز پدیدایی، و یا به عبارت دیگر نظریه تکراری^{۱۹} را مطرح می‌داند. ویگوتسکی در مبحث تحلیل رشدی از آثار مارکس، انگلس، هگل و از روان‌شناسان همعصر خود بلونسکی، پیازه و ورنر (Verner) الهام گرفته بود.

موضوع دوم در رویکرد جامعه - فرهنگ شناختی ویگوتسکی که موضوع نخست را نیز دربرمی‌گیرد مبتنی بر این نظر است که کارکردهای عالی ذهن ریشه در فعالیتهای اجتماعی دارد. نظر وی را (۱۹۸۱:۱۶۳) می‌خوانیم:

هر کارکرد در رشد فرهنگی دوبار و یا در دو سطح ظاهر می‌شود: نخست در سطح اجتماعی و سپس در سطح روان‌شناختی؛ نخست در میان مردم، به عنوان مقوله میان روان‌شناختی (Interpsychological) و سپس در وجود کودک به صورت مقوله درون روان‌شناختی (Intrapsychological). این نکته در دقت ارادی، حافظه منطقی و شکل‌گیری مفاهیم و رشد اراده نیز صدق می‌کند. پرواضح است درونی گردانیدن، خود فرایند را در گوناگون کرده، ساختار و کارکرد آن را تغییر می‌دهد.

موضوع سوم - نقش ابزار و نشانه در تکامل رشد انسان - ریشه در اندیشه انگلس و دیگران دارد. تز اصلی در این مفکره آن است که فعالیت انسان را در سطح میان روان‌شناختی (اجتماعی) و درون روان‌شناختی (فردی) زمانی می‌توان فهمید که «ابزار فنی»، «ابزار روان‌شناختی» یا «نشانه‌ها»ی را که واسطه انجام فعالیت می‌شوند، فهمیده باشیم. این صور وساطت در واقع محصول همان محیط اجتماعی - فرهنگی هستند که در آن یافت می‌شوند.

گفتنی است که در مورد دو موضوع نخست - تحلیل رشد و خاستگاه کارکردهای ذهنی - میان آنچه ویگوتسکی و دیگران به نگارش در آورده‌اند، شباهتهای بارزی وجود دارد. در مورد موضوع سوم، یعنی نشانه‌شناسی^{۲۰} پیشکسوتانی پیشتر به آن پرداخته بودند، اما آنچه مایه اشتها و اعتبار دیدگاه ویگوتسکی شده طرز بی بدیل شرح و بسط عقاید دیگر دانشمندان در این باره است. افزون بر این، ویگوتسکی مفهوم وساطت را با دو موضوع نخست به صورتی تلفیق کرد که در آثار دانشمندان دیگر قرینه‌ای نداشت.

ویگوتسکی در بحث مربوط به وساطت، نه به خود زبان، که به کارکردهای آن توجه داشت - چیزی که امروز در مباحث زبان‌شناختی به تحلیل گفتمان یا منظورشناسی معروف است - و در این راه به زبان و رابطه آن با دیگر جنبه‌های فعالیت اجتماعی و فردی تأکید می‌ورزید، مقوله‌ای که امروزه در تحلیلهای گفتمانی یا منظور شناختی چندان که باید لحاظ نمی‌شود.

ویگوتسکی در رویکردی که برای شناخت ذهن انسان برگزیده بود عزم آن داشت که معلوم بدارد کارگزاری ذهن انسان نشان دهنده محیط تاریخی، سازمانی و فرهنگی است. ورتش (Wertsch)، (۱۹۹۹:۱۱۵) می‌گوید: «به گمان من او (ویگوتسکی) موفق گردید رویکرد همسوا با هدف خود ایجاد کند، اما در مورد اینکه چگونه باید رویکرد وی را در محیط معینی به کار بست، کار اندکی انجام داده است.» به تعبیر ورتش، علت این امر، یکی مرگ زودرس وی بود که او را از ادامه بررسیهای علمی باز داشت و علت دیگر، دامنه محدود

پژوهش وی بود که در آن به جای پرداختن به پدیده‌های وسیع‌تر سازمانی یا فرهنگی به تعامل میان دو یا چند نفر بسنده کرده بود، و این موضوع به مثابه حیل‌المتینی است که ویگوتسکی و باختین را در رویکرد جامعه - فرهنگ شناختی به هم مرتبط می‌کند.

در سال ۱۹۳۰ کنفرانس روان‌شناسی اعلام نمود که روان را نمی‌توان تا حد فیزیولوژی کاهش داد و بر لزوم اهمیت هشیاری تأکید ورزید و بدین سان، روان‌شناسی مدتی در برابر موضع کاهش‌گری^{۱۱} تاب آورد، اما سایه تصمیمات شورای خلق بر جریان رشد علم در شوروی افتاده بود. در سال ۱۹۳۱ اندیشمندان دیالکتیک تندرو که معتقد بودند نظریه می‌بایست در خدمت ضرورت‌های عملی قرار گیرد از موضع قدرت برخوردار شدند. این تحول همراه با این بینش که حزب می‌بایست بر کلیه فعالیت‌های علمی نظارت داشته باشد وضعیتی به وجود آورد که هرگونه انحراف‌های نظری به مثابه «خطای سیاسی» تلقی می‌شد که این خود به منزله آب آسیاب دشمنان حزب، دولت و سوسیالیسم به حساب می‌آمد. نتیجه آن گردید که همه مکاتب علمی از صافی و سواس گریهای ایدئولوژیک عبور می‌کرد (بائر (Bauer)، ۱۹۵۹).

در جریان این جدلیات نظری و مناقشات فکری، نظریه دو وجهی (توارث و محیط)، که بر تثبیت ذهنیت سرمایه داری از گذر جبرگرایی (نهفته در مفهوم تواریث) کمک می‌کرد، مورد انتقاد قرار گرفت،^{۱۲} زیرا این نگرش در راه ایجاد انسان نوین سوسیالیستی مانعی ایجاد می‌کرد. در این مفکره، تعلیم و تربیت موظف گردید که خودآگاهی فرد و حس مسئولیت را در وی تقویت کند.

بعد از پیروزی روان‌شناسی هشیاری در کنفرانس سال ۱۹۳۰ بر استعداد فرد به عنوان عامل خود مختار و مستقل از تأثیر محیط تأکید نهاده شد. شگفت آنکه ویگوتسکی از سوی پیروان این نهاد فکری، به صرف طرفداری از این اندیشه که رشد بر اثر ایجاد تعادل با محیط حاصل می‌شود، مورد انتقاد قرار گرفت؛ و نیز متهم گردید که وی را اعتقاد بر این است که هشیاری را نمی‌توان به جز با وسایل غیر مستقیم و از طریق ایجاد تغییراتی در محیط دگرگون کرد. لوریا، همکار ویگوتسکی، نیز به خاطر پژوهش خود در ازبکستان در مظان اتهام قرار گرفت، زیرا که مخالفان می‌گفتند پژوهش وی جنبه علمی نداشته، ارتجاعی، ضد مارکسیسم و ضد پروتلاریسم است.

در سال ۱۹۳۶ اعلامیه معروفی به این مضمون صادر شد: «کژکاریهای کودک شناختی در نظام کمیساریای خلق برای تعلیم و تربیت»، و در نتیجه تعداد کثیری از نهادهای روان‌شناختی از بین رفتند و روان‌شناسان در سردرگمی و ترس به سر می‌بردند و نمی‌دانستند چه مطالبی را در دانشگاهها تدریس کنند (بائر، همان اثر). در این میان، گروهی متشکل از کرنیلوف (Kornilov)، بلونسکی (Blonsky)، کولبانووسکی (Kolbanovsky)، لیونتیف (Leontiev)، لوریا (Luria) و تپلوف (Teplov) و دیگران وظیفه یافتند یک رشته مقالاتی به منظور ارائه طریق برای خروج از این بحران به نگارش درآورند؛ در ضمن برنامه تفصیلی آموزش روان‌شناسی را تدوین کردند. در همین سال آکادمی کمونیستی تعطیل شد و برخی از شاخه‌های آن از جمله فلسفه به آکادمی علوم واگذار گردید. وظیفه اصلی فلاسفه این شد که فلسفه را در خدمت ایدئولوژی استالینی درآورند و روش‌شناسی علمی لنینیستی را ابداع و ارائه نمایند.

بعد از جنگ جهانی دوم و پیروزی شوروی بر آلمان، ایدئولوژی، علم را تحت نظارت کامل خود درآورد و کنترل مسائل آموزشی و شیوه تحقیق به روال ایام پیش از جنگ ادامه یافت. با تحمیل نوعی تفسیر ماتریالیسم دیالکتیک بر زیست‌شناسی راه

برای رویکرد فلسفی به علم بسته شد و مشرب فکری پاولوف آیین رسمی روان‌شناسی روسی گردید. خواننده تیزبین ملاحظه می‌کند که چگونه اندیشه شرطی سازی رفتار پاولوف در بستر تاریخی خود که در آن به هشیاری انسان پشت می‌شود و مقام او تا حد ابزار در خدمت ایدئولوژی متفکران چپ روس قرار می‌گیرد، تکوین می‌یابد و در همینجا، مفهوم رویکرد جامعه - تاریخ شناختی در راه شناخت ذهن انسان به صورت بارز متبلور می‌گردد.

بعد از مرگ استالین در ۱۹۵۴ یخهای ایدئولوژیک شروع به ذوب شدن می‌کنند و در اجلاس کنگره جماهیر خلق شوروی در ۱۹۵۶ خوروشچف، استالینیسیم و بدعت شخصیت پرستی او را محکوم می‌کند، و در نیمه دهه ۱۹۵۰ علم مجال می‌یابد روند طبیعی رشد خود را به دور از رنگ و بوی ایدئولوژیک ادامه دهد. با مروری کوتاه به آنچه گفته شد درمی‌یابیم دانشمندان روسی در سالهای پر تنشج بعد از انقلاب ۱۹۱۷ خواسته و ناخواسته در مقام دفاع از ماتریالیسم دیالکتیک برآمدند تا از حملات ایدئولوژیک در امان بمانند. مکتب روان‌شناختی ویگوتسکی که در ناهمسویی با رفتارگرایی ملهم از نظرات پاولوف، به بررسی ذهن و هشیاری انسان برآمده بود طبعاً نمی‌توانست چهره مقبول زمانه خود باشد.

به باور این نگارنده، ویگوتسکی خود، تجسم عینی رویکرد جامعه - فرهنگ شناختی با ذهن است - شرایط حاکم بر جامعه یهودستیز شوروی پیش از انقلاب ۱۹۱۷ و در نتیجه تمسک به آموزشی خصوصی، ایجاد کتابخانه در محیط خانه و تشکیل جلسات بحث و گفت و گو درباره موضوعهای فلسفی، ادبی و هنری، و نیز نفوذ اندیشه‌های مارکس، انگلس و لنین در رابطه با مسئولیت‌های جامعه و فرد و به دنبال آنها ناشکیبایی حکومت سرکوبگرانه استالین در قبال هرگونه نواندیشی - همه ویگوتسکی را در این اندیشه خود که انسان عمدتاً مخلوق شرایط اجتماعی - فرهنگی و تاریخی زمانه‌ای است که در آن به سر می‌برد راسخ تر کرده بود. امروزه دانشمندان غرب با تأثیرپذیری از این اندیشه ویگوتسکی و همفکران وی، سرخورده از اصول روان‌شناسی پاولوفی و نهادگرایی چامسکی، ذهن انسان را از منظر رفیع تاریخ و فرهنگ می‌نگرند - رویکردی که گاهی از آن با الفاظ Bird's View در تقابل با Worm's View و یا نگرش کلان Macroapproach در مقابل با نگرش ذره گرایانه Microapproach نام برده می‌شود.

در این رویکرد، فرد پژوهشگری رامی بینیم که خود را از شاخ و برگ درختان رهانیده و از برون، جنگل را به نظاره نشسته است. ویگوتسکی که درون قضایا را دیده اکنون از دور و از بستر تاریخی و فرهنگی ذهن انسان را مورد بررسی و مذاقه قرار داده است، و هم از این روست که وی در دهه‌های آخر قرن بیستم از شهرت و مقبولیتی بیشتر از حیات خود برخوردار است. ستاره وجودش در ۱۹۳۴ غروب کرد، اما فروغ اندیشه‌های تابناکش محفل اندیشمندان جهان علم را بیشتر و بیشتر روشنی و گرمی می‌بخشد.

پانوشتها:

1) Socio - cultural approach.

2) Moll c. Luis (Ed.), 1999. *Vygotsky and Education*. Cambridge University Press.

3) Socio - Historical approach.

4) Newman, F. Holzman. 1993. *Lev Vygotsky: Revolutionary*

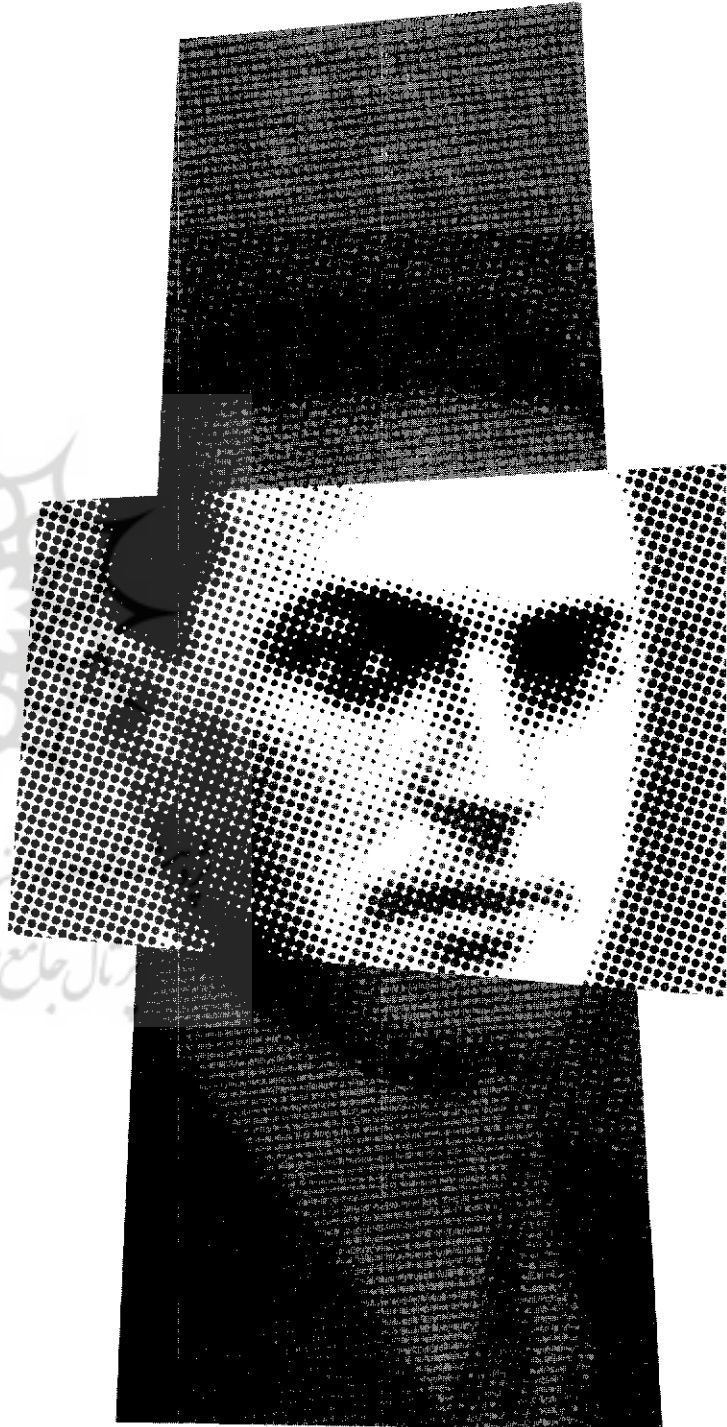
Scientist. London: Routledge.

5) Vygotsky, Lev Semenovich. 1971. *The Psychology of Art*.

(English translation by the Massachusetts of Technology).

متن فارسی این اثر را دانشگاه تبریز در سال ۱۳۷۷ تحت عنوان روان‌شناسی هنر، ترجمه دکتر بهروز عزیزفتری چاپ و منتشر کرد.

۶) گنورک وینهلیم فردیک هگل (۱۸۳۱-۱۷۷۰)، فیلسوف آلمانی نماینده نهضتی است که در انتقاد از فلسفه کانت به وجود آمد. هگل در جوانی



۸) میخائیل باختین (۱۹۷۵-۱۸۹۵)، منتقد ادبی.

۹) برای اطلاع از سیر تباهی اندیشه و خلاقیت در دوران حکومت استالین رک به منابع زیر:

Sanchez Vazquez, A. (Ed.), 1970. **Estetica Marxism**

(Aesthetics and Marxism), 2 vols. Mexico, D. F.: Era.

Ehrenburg ۱. 1962. **Men, Years, Life**. Cleveland world.

Fitzpatrick, S. 1970. **The commissariat of enlightenment:**

Soviet organization of education and the arts under Lunarsky-oct.

1917-1921. Cambridge University Press.

Shlovsky, V. 1970.

Testimone de unepoca (Testimony of an era). Rome: Riuniti.

۱۰) شاعر روسی که گروه Esenin, S. Aleksandrovich, ۱۹۲۵-۱۸۹۵ - شاعر روسی که گروه

ایماژیسم را در ۱۹۱۹ بنیان نهاد و ملک الشعراء انقلاب روسیه به شمار می‌رفت. او مبتلا به جنون شد و خودکشی کرد.

۱۱) Tyutcher, Fedor Ivanovich, ۱۸۷۳-۱۸۰۳ - شاعر روسی که در

غزلسرای مقامی پس از پوشکین دارد.

۱۲) k, Blok, Aleksander Aleksandrovich, ۱۹۲۱-۱۸۸۰، شاعر نماد پرداز

روسی.

۱۳) E. Bunin, ۱۹۵۳-۱۸۷۰، نویسنده روسی، جایزه ادبی پوشکین دو بار

نصیب وی شد. در سال ۱۹۲۰ برای همیشه روسیه را ترک کرد و در نوامبر ۱۹۵۳ در پاریس بدرود حیات گفت.

۱۴) به اعتقاد این نگارنده برای درک رویکرد جامعه - فرهنگ/تاریخ‌شناختی ویگوتسکی بهتر آن است که آن را در کنار مکتب رفتارگرایی (Behaviorism)

و روان‌شناسی شناختی (Cognitive Psychology) مد نظر قرار دهیم، چرا که در رویکرد رفتارگرایانه، اعمال انسان بر اثر فرایندهای شرطی سازی و عواملی

چون محرک، پاسخ، تقویت، بازداری ... شکل می‌پذیرد. در این مفرکه به قوای ذهنی بهای لازم داده نشده و در واقع یادگیری با دستکاری شرایط

محیطی و بیرون از انسان صورت می‌پذیرد. در رویکرد شناختی، انسان موجود اندیشمند، صاحب اراده و منطق، نیاز... تلقی شده و بر فرایندهای

ذهنی او تأکید ورزیده شده و یادگیری از درون انسان برمی‌خیزد. در رویکرد جامعه - فرهنگ شناختی، انسان حاصل شرایط فرهنگی و تاریخی و یا به

عبارتی مولود زهدان اجتماعی است که در آن پرورش یافته است. در این مفرکه ذهن انسان در بافت وسیع تر اجتماعی و از منظر رفیع تاریخی

نگریسته می‌شود.

۱۵) Wilhelm Dilthey, ۱۹۱۱-۱۸۳۳، فیلسوف آلمانی.

16) ontogenesis.

17) phylogenesis.

18) microgenesis.

19) recapitulationist theory.

۲۰) رک به مقاله «نقش نشانه در نظریه ال. اس. ویگوتسکی درباره

شناخت انسان»، نوشته جیمز وی. ورتش (J. V. Wertsch)، ترجمه بهروز عزیزفتری، گلبانگ عافیت: مجموعه مقاله‌ها، صص ۹۰-۱۲۰، دانشگاه آزاد

اسلامی - تبریز، ۱۳۸۱.

۲۱) Reductionism - تقلیل اعمال انسان به چند فرمول ساده که در

روان‌شناسی رفتارگرا مطرح است. این ساده انگاری در تحلیل رفتار انسان که ریشه در اندیشه‌های پاولوف و واتسون دارد عمدتاً بر اثر نادیده گرفتن

قوای دماغی انسان و اینکه انسان موجودی اندیشمند صاحب عزم و اختیار است، ناشی شده است.

۲۲) در مشرب مارکسیسم، جبرگرایی به این مفهوم که انسان دارای

سرنوشت محتوم است مطرود شناخته شده است، زیرا در شور انقلاب کمونیستی اندیشه غالب در آموزش و پرورش ساختن انسان جدید بود و لذا

سرشت (nature) در برابر تربیت (nurture) رنگ می‌بازد.

سخت مجذوب عرفان شده بود و نظرات بعدی اش تا حدی صورت عقلانی مطالبی است که وی در جوانی از راه اشراق یافته بود. او عقیده داشت که به جز کل هیچ امری مالا و تماماً حقیقی نیست.

۷) اندره بلی (بوریس بوگایوف، ۱۹۳۴-۱۸۸۰)، شاعر نماد پرداز روسی.